یادداشت

استنادی به نقش چنار در درام شهری تهران

قصه چندمین چنار

وحیدقاسمی
مدیرموزه خیابان ولیعصر

بـدون هیچ تردیدی، وقتی قرار شـد درباره خیابـان ولیعصر، در قامت روایت‌خانـه این خیابان کار کنم، نخسـتین تصویری که در ذهنم نقش بسـت، همان چنارهای درهم‌تنیده‌ای بود که از چهـارراه پارک‌وی تا تجریش کشـیده شده‌اند. تصویری که در تمام نوشته‌هایم، این خیابان را به نام «خیابان طولانی و پردرخت پایتخت» شهره کرده است.

تصویری که اگر این خیابان را واجد نقش خیابان‌بودگی برای شهریت تهران کرده، وجود منظر تاریخی-فرهنگی است که از همین چنارها آغاز می‌شود.

این تصویر چنارهای درهم‌تنیده از کودکی من در اصفهان آغاز شـده است و مـن را به یاد خیابان عباس‌آباد اصفهان می‌اندازد؛ جایی که نشـانه‌های باغ عباس‌آبـاد، فقط در نامش باقی مانده بـود و درختان درهم‌تنیده که به قاعده همین خیابان طولانی و پردرخت پایتخت است.

همان‌جا دریافتم که تصویـر ذهنی این خیابان و حتی تصویر ذهنی تهران، بدون چنار معنا ندارد.

وقتـی روی روایت‌های خیابان کار می‌کردم، تنها داسـتان مسـتند درباره چنارهـای خیابان طولانـی و پردرخت پایتخت، روایت عبدالله مسـتوفی بود؛ درباره نوع کاشت، فاصله‌گذاری و حضورشان. بعدها، زمانی که برای نمایشگاه ساختمان‌های ساعی فرصت کردم با حسن برمک صحبت کنم، برایم گفت که وقتی دبسـتانی بوده‌اند، آنها را برای کاشت چنار به خیابان پهلوی آورده‌اند تا تحقیقا به همان قاعده‌ای که عبدالله مستوفی گفته بود، چنار بکارند.

در نخسـتین روایت‌پردازی موزه که با افتتاح مـوزه خیابان ولیعصر همراه بود، سـند مهمی بر دیوار اتاق معرفی خیابان نصب شـد؛ سـندی مربوط به اجاره باغی از محمدتقی باقرأف برای کاشـت چنار و انتقال آن به خیابان‌های پایتخت. این سـند، بهانه‌ای درسـت و مسـتند بود برای گفتـن از چنار در این خیابان.

در روزهایی که با علیرضا شجاع‌نوری عزیز درباره ساخت مستندی از خیابان طولانی و پردرخت پایتخت، در دوران همه‌گیری کرونا صحبت می‌کردیم، او از بازی قدیمی تهرانی‌ها گفت به نام «چندمین چنار» که تقریبا چنین بود: بچه‌ها عـددی را از چنارها انتخاب می‌کردند -مثلا چنار ۳۵۴- و هرکس باید خودش را با هر وسـیله و با شـمارش دقیـق چنارها از جنوب به شـمال، به آن چنار می‌رسـاند. آخرین نفر، همه کسانی را که زودتر رسـیده بودند، در نزدیک‌ترین مغازه خوراکی‌فروشی به آن چنار، میهمان می‌کرد.

برای من که کارم واکاوی روایت‌ها در نسـبت با شـهر و خوانا‌سـازی آن از سرچشـمه روایت است و باور دارم که رجوع به فرهنگ و ملموس‌کردن نقش آن بـرای اقدام -نه مداخلـه صرف در هر کالبد و جغرافیـا- با روایت ممکن می‌شـود، همین چند روایت مسـتند و مستدل کافی اسـت تا بگویم چنار، در درام خیابان ولیعصر و حتی درام تهران، «شـخصیت» اسـت؛ شـخصیتی با «کیستی‌ای» که از «چیسـتی‌اش» مهم‌تر است؛ با نقشی روشن و دیالوگ‌هایی دقیق، بجا و رسـا. اگر این دیالوگ‌ها الکن بیان شوند یا شنیده نشوند یا به‌موقع گفته نشـوند، درام تهران لنگ می‌زند. چه‌بسا، بی‌قصه و بی‌جان شود. و تهران بی‌قصه چه خواهد بود؟ گرچه هنوز بسیاری عمق فاجعه بی‌قصه‌شدن جاها را باور ندارند.

اهمیت چنار تا آنجاست که در روایت‌پردازی باغ‌ها و خیابان‌ها در نمایشگاه آخـر موزه خیابان ولیعصر که توسـط عقیل بهرا طراحی شـد، قصه پایتختی تهران در دوره قاجار از «چنار سـوخته سـعدآباد ورامین» آغاز می‌شود. چنار، نقطه عزیمت پایتختی ایران تا امروز بوده است.

چنار در فرهنگ ایرانی، چیزی فراتر از یک گونه گیاهی اسـت؛ هم‌پای سرو، از تجربه زیسـته و قدمت زندگی سـخن می‌گوید. شاخص‌ترین نماد آن، «چنار اسـکو» در سبزه‌میدان اسکو است که هزارو ۲۰۰ سـال است ایستاده و در کار اهلیت‌بخشی به مردم اسکو است؛ معیاری زنده برای «اسکویی‌بودن».

بسیاری از چنارها در کار خوانا‌سازی عمارت‌های مهم نقش داشته‌اند و این چنارهـا بوده‌اند که فضا را به مکان و جا و قصـه تبدیل کرده‌اند. یکی از آنها، چنار بقعه شـیخ عبدالصمد نطنز است که حضورش در معنابخشیدن و تبدیل آن عمارت به مکانی پرقصه، نقشی کلیدی دارد.

امروز نیز می‌توان دید که تقریبا هر یک از ۱۳ محله‌ای که پیوندی با خیابان ولیعصر دارند، با چنارهایی شاخص شناخته و معرفی می‌شوند؛ گویی هرکدام از ایـن چنارها در ورودی محله، یگانه‌اند در خوانا‌سـازی و تمایزبخشـیدن به هویت هر محله نسبت به دیگر محلات خیابان ولیعصر.

متأسفانه، در تمام مدتی که به خیابان ولیعصر مشغول بوده‌ام، آنچه دیده و شـنیده‌ام -در دغدغه‌مندترین صورت- بیشتر معطوف به «چیستی» چنارها بوده تا «کیستی»شان. اینکه چنار چیست و چه مراقبتی می‌خواهد، مهم است؛ اما اینکه هر چنار یکی از «کسـان» خیابان و شهر است، داستانی فراتر و ژرف‌تر است.

بسـیار طرح‌های ارتقای کیفیت زیست شهری در شهرها، از جمله تهران را دیده و خوانده‌ام که در همه آنها، وجه ناملموس از زیسـت شهری -که گاهی یک چنار آن را مجسـم می‌کند- و از خوانش آنچه هست حاصل شده و بدون زحمت خودش کیفیتی در حال زندگی است، ایجاد آنچه نیست، نادیده گرفته شده است.

و چنار، این شـاخص اهلیت تهرانی بـرای تهرانی‌بودن در تهران، قصه‌اش را این‌گونه می‌آغازد:

سـایه‌ها آرام بر سـنگفرش خیابان می‌لغزند و تنه‌های کهنسال، پشت به پشـت، صف کشیده‌اند تا چشـم رهگذر را تا دوردسـت هدایت کنند. خیابان ولیعصـر از همین‌جا جان می‌گیـرد؛ از میان چنارهایی که هم نشـانه‌اند، هم حافظـه و هم قاب تصویری که شـهر را به خود می‌شناسـاند. هر چنار، راوی خاموشی است که سال‌هاست به وقت عبور، قصه شهر را گفته است.

اینجا، آغاز روایت نه از تابلوهای رسمی و اسناد اداری، بلکه از صدای برگ و سـایه و نور اسـت؛ از دیالوگی که میان شهر و مردمش بی‌وقفه جریان دارد. چنار، شخصیت زنده این درام شـهری است؛ با حضورش، تصویر تهران کامل می‌شـود و بدون آن، صحنه نیمه‌تمام می‌ماند. خیابان ولیعصر را که بخوانی، چنار نخستین واژه‌اش اسـت و سایه آن، نشانه‌ای که قصه را به راه می‌اندازد. این خط سبز، ستون روایی شهر است؛ پیونددهنده فصل‌ها، نسل‌ها و خاطره‌ها و تا این خط برقرار است، قصه تهران ادامه خواهد داشت.

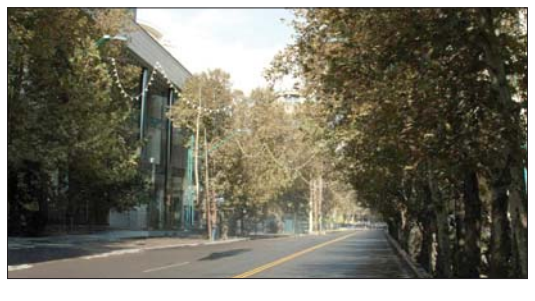

گفت‌وگوی علی اعطا با اسکندر مختاری‌طالقانی درباره میراث طبیعی، درخت‌ها و قنات‌های تهران

میراث طبیعی در محاصره

عکس: سهند تاکی، شرق

تهران، شـهری که روزی با شبکه قنات‌های هزارسـاله و درختان چنار سرسبز نفس می‌کشید، امروز در محاصره توسـعه بی‌ضابطه شهری و بی‌مهری مسـئولان، در حال خفه‌شدن است. در گفت‌وگوی علی اعطا با اسـکندر مختاری‌طالقانی، کارشناس پیش‌کسوت میراث فرهنگی، فاجعه خشکیدن چشمه‌علی پس از هشت هزار سال، قطع قنات‌ها توسط خطوط مترو و مرگ تدریجی درختان تاریخی خیابان فلسطین روایت می‌شود. هشدار او روشن است: «بی‌توجهی به میراث طبیعی، تهران را به شهری بی‌حافظه و بی‌نفس تبدیل می‌کند».

●●●

با توجه به مطالبـی که در روزهای اخیر درباره وضعیت درختـان خیابان ولیعصر مطرح کرده‌اید، امروز می‌خواهیم به شـکل وسـیع‌تر درباره میراث طبیعی تهـران و به طور خاص، وضعیـت قنات‌ها و همچنین وضعیت درختـان صحبت کرده و موضـوع را از ابعاد مختلف بررسـی کنیم. موضوع درخت‌ها در خیابان‌هایی مثل ولیعصر در سال‌های اخیر همواره مورد توجه بوده، ولی به نظرم اولین بار بود که شـما به همین مسـئله وضعیت درختان در خیابان فلسطین اشـاره کردید و توجه دادید. این پرسش مطرح اسـت که چرا این درخت‌ها به این وضعیت درآمده‌اند؟ اغلب ریشه‌هایشان از خاک خارج شده و وضعیت خوبی ندارند. بحث در چشم‌اندازی وسیع‌تر به موضوع میراث طبیعی ما برمی‌گردد؛ درخت‌های چنار تهران، قدمت آنها، قنات‌هایی که اینها را آبیاری می‌کرد، سـاختار خیابان‌ها، باغ‌هایی که وجود داشت و به تدریج تفکیک و به پلاک‌هایی تقسیم شد، ساخت‌وساز شکل گرفت، تراکم ساخت‌وسازها بالا رفت و مسـائلی از این قبیل. همچنین موضوع تغییرات اقلیمی که به تدریج رخ داده، به‌علاوه برخی عوامل انسانی، عدم رسـیدگی و گاهی حتی تخریب عمدی، شاید باعث شده امروز در چنین شرایطی قرار بگیریم. اینها بهانه‌هایی بود که به نظر رسید می‌تواند محورهای گفت‌وگوی امروز باشد.

خیلی متشکرم از شما که این دغدغه را عمومی‌تر می‌کنید. بعضی وقت‌ها آدم نمی‌داند چه کار کند و کاری از دستش برنمی‌آید. اولین باری که با این مسئله مواجه شدم، در خیابان فلسطین سر تقاطع انقلاب بود؛ جایی که نهایتا ۶۰ سال خاطره از آن داشتم. یکباره فضا برایم بیگانه شد. وقتی محصل بودیم، وقتی به دانشگاه می‌رفتیم، وقتی درس می‌خواندیم، وقتی درس می‌دادیم و... اینجا جایی بود که شما دو تونل سبز می‌دیدید؛ یکی به سمت شمال، یکی به سمت جنوب. الان هیچ‌کدام نیست. من آنجا رسیدم، نگاه کردم و فکر کردم «چه شد؟»، همه آن درخت‌ها، درختانی که این فضا را عوض می‌کردند. با این چیزی که الان هست، این سـاختمان‌ها چقدر زشت‌اند. چرا هیچ‌وقت این‌قدر زشت به نظرم نمی‌آمدند؟ آنجا صحنه عوض شده بود. مکان تغییر نکرده بود، ولی از دید زیبایی‌شناسی اتفاقی افتاده بود؛ مثل یک برهوت. بعد متوجه جنوب خیابان فلسطین شدم. دیدم آنجا وضع درخت‌ها مثل انسان‌های مجروحی است که هنوز ایستاده‌اند. این درخت‌ها را دیدم، هنوز نیفتاده بودند. مثل آدم‌هایی بودند که با جراحت ایستاده‌اند و ممکن است لحظه بعد بیفتند. درحالی‌که این کریدور، چون خیابان فلسطین تنگ است، درخت‌ها دست به دست هم داده بودند. آنجا نهر بود. این نهر به‌جای سنگ و این‌چیزها، با آجر «نره» فرش شده بود. در خیابان سی تیر هم همین‌طور بود، مخصوصا در حد شـمالی‌اش. بخش‌هایی مانده بود که با آجرهای ایستاده کار کرده بودند؛ که آجر هم برود در عمق و هم کمتر صدمه ببیند. این آجر را با ملات گل می‌شود کار کرد و ماندگار می‌شود؛ چون در عمق است و خاک آن را نگه می‌دارد. اما الان دیگر اینها نیست.

اگر بخواهیم این مسئله را در یک چشم‌انداز وسیع‌تر میراث طبیعی ببینیم و به آن بپردازیم، چطور می‌شود موضوع را تحلیل کرد؟

تهران یک میراث شهری طبیعی دارد؛ یکی شیب زمین است. این امتیازی برای شهر است که شـیب داشته باشد. این امتیاز در خیابان‌های شمالی-جنوبی بهتر و بیشتر دیده می‌شود. بنابراین خیابان‌های پردرخت ما شـمالی-جنوبی هستند. خیابان‌های شرقی-غربی این‌طور نمی‌توانند باشند. دلیلش حرکت آب است و اینکه شیب در خیابان‌های شرقی-غربی تهران کم اسـت. تهران یک امتیاز دیگر هم از قدیم داشته که چون حوزه آب‌رسانی‌اش ارتفاعات البرز اسـت، آنجا یک‌سـری مخزن آب وجود دارد. این مخزن‌های آب را کسانی که با قنات آشنایی داشتند، می‌فهمیدند. از نوع رویش گیاهان در هر منطقه، حتی عمق مادرچاه و عمق مخزن را حدس می‌زدند. افراد متمول اگر می‌خواسـتند سرمایه‌گذاری کنند، سرمایه‌گذاری اصلی‌شان این بود که این آب را بیاورند به یک محل. ثمره آب‌آوردن به محل، تولید درخت اسـت و فضای سبز. این کار می‌توانست اقامتگاه، تفرج‌گاه و فضای عمومی ایجاد کند. ولی این باغ از آن به بعد دیگر هزینه زیادی نداشت؛ چون برای آبیاری نیازی به پمپاژ نبود. آب از همان مسیر پیش‌بینی‌شـده می‌آمد. مثلا مادرچاه قنات مهرگرد در مهران بود که راه دوری هم نبود تا به شهر بیاورند. این تخصص‌ها وجود داشت که تشخیص بدهند کجا مخزن آب هسـت. از این مخزن آب‌ها را به روش حفر قنات استحصال می‌کردند و می‌آوردند. این یک فرهنگ بود.

در همین باره، قنات مهرگرد که اشاره داشتید، چه نقشی داشت و چه نوع استفاده‌ای از آن می‌شد؟ یا حتی می‌توان این پرسش را هم مطرح کرد که چه اثری در شیوه زیست ما داشت؟

قنات مهرگرد یک قنات قدیمی اسـت. قدمتش حداقل به چند صد سـال پیش می‌رسد و به گمان من، به خاطر اسـمش، به پیش از اسـلام برمی‌گردد. این قناتی بوده که روستای تهران و باغات تهران را مشـروب می‌کرده اسـت. قنات‌های دیگر هـم بوده‌اند؛ قنات حاج علیرضا یا قنات ناصری که مجموعه کاخ‌های سلطنتی را مشروب می‌کردند. قنات‌ها آب‌های متفاوتی داشتند. مثلا آب قنات مهرگرد قابل آشامیدن بود. در خیابان بارجانی فعلی (سمت شرق کاخ شهربانی یا ساختمان وزارت خارجه) پشت جایی که الان بانک سپه هست، قنات «آب‌شاه» بود. الان عکس گاری‌هایی هست که از قنات مهرگرد آب برمی‌داشتند و می‌بردند و می‌فروختند؛ چون آب قنات‌هـای دیگر یا به این اندازه تمیز نبود، یا سـرد نبود یا مثلا نمک داشـت، اما قنات مهرگرد آب خوبی داشـت. آن طرف تهران، یعنی سـمت شرق هم قنات حاج علیرضا آب شیرین و گوارایی داشت و قابل خوردن بود.

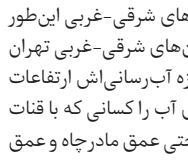

وضـع درخت‌هـا مثـل انسـان‌های مجروحـی اسـت که هنوز ایسـتاده‌اند. این درخت‌ها را دیدم: هنوز نیفتـاده بودنـد. مثل آدم‌هایـی بودند که با جراحت ایستاده‌اند و ممکن است لحظه بعد بیفتند. درحالی که این کریـدور، چون خیابان فلسـطین تنگ است، درخت‌ها دسـت به دست هم داده بودند.

به لحاظ فرهنگی، همیشـه گفته می‌شـود قنات و زندگی با قنات به طور طبیعی حامل نوعی فرهنگ زیسـتی هم بود. این موضوع را چطور می‌توان توضیح داد؟

داشتن قنات در شهر و استفاده از آن، فرهنگ خاص خودش را داشـت. فرض کنید قنات حاج علیرضا، یادم می‌آید در سال ۵۳، ۵۴ که ما در دفتر فنی سـازمان حفاظت آثار باسـتانی در محله سرچشمه بودیم، در کوچه میرزامحمود، همین خانه‌ای که الان ایکوموس در آن مستقر است، در خانه بالایی ما، قنات حاج علیرضا آشکار می‌شـد، بعد دوباره پنهان می‌شد و وارد حیاط شمالی خانه قوام می‌شـد. سپس از حیاط جنوبی هم آشکار و پنهان می‌شد و به ساختمان‌های پایین‌تر می‌رفت. این آب، آب پاکـی بود؛ بو نمی‌داد و هم بـرای آبیاری و هم برای شست‌وشو قابل استفاده بود.

الان چه وضعی دارد؟

یک زمانی در اواخر دوران پهلوی، معاودین عراقی به ایران آمدند. از فرهنگ متفاوتی آمده بودند. کسانی بودند که آنها را از عراق اخراج کردند، آمدند در محله ساکن شدند. رفتند کوچه مروی و بعد آمدند در اطراف خانه قوام و در محله عودلاجان مسـتقر شـدند. نوع مواجهه آنها با این آب، اساسا با فرهنگ استفاده از قنات سازگار نبود. آب قنات خراب شد.

چرا؟

خب، بعضا به انـدازه کافی رعایت نمی‌کردند. آب پاکیزه نمی‌ماند؛ چون آن بالا آب یک بار آشکار و پنهان می‌شد، این معاودین تازه‌وارد به محله، در این آب شست‌وشو می‌کردند و حرمت آب را نگه نمی‌داشتند. آب با کثیفی همراه می‌شد و دیگر قابل استفاده نبود.

نمی‌شد به آنها آموزش داد؟

موضوعی نبود که بشود آموزش داد که رعایت شود. این موارد یکی، دو مورد نبود. ضمن اینکه اهمیتش به اندازه امروز نبود؛ چون آب لوله‌کشی بود و کمبود آب به این صورت نبود. یک به‌هم‌ریختگی به وجود آمده بود. مثلا فرض کنید در همسایه شمالی ما قبل از این، آقای مهدوی زندگی می‌کرد که امام‌جماعت مسجد سپهسالار بود. آنها خانواده باحساب‌وکتابی بودند. اما برخی کسـانی تازه که آمده بودند، اصلا به این چیزها توجه نداشـتند. ما پیش‌تر خیلی از این آب استفاده می‌کردیم؛ مثلا دست و صورت می‌شستیم. اما بعدها این آب آلوده شده بود.

این وضع تا چه زمانی ادامه پیدا کرد؟

ادامه پیدا کرد. خانه‌ها خودشان را از قنات محروم کردند. ساخت‌وسازهای جدید خودشان را محروم می‌کردند. خانه‌های قدیمی هم خودشـان را محروم کردند. ولی در مواردی مثل آبیاری مثلا کاخ گلستان وضع فرق می‌کرد. اینها داستان دیگری داشت.

خب تأمین آب جایگزین را به چه ترتیبی انجام می‌دادند؟ صرفا موضوع لوله‌کشـی مطرح بود یا راه‌های جایگزین دیگری هم مطرح شده بود؟

دیگر نیازی نبود. با لوله‌کشـی دچار یک سرمستی شـدیم. اصلا فکر نمی‌کردیم که این آب لوله‌کشی گران اسـت. هیچ‌کس تا ۱۰ سال اخیر فکر نمی‌کرد آب گران است، کم است، نمی‌شـود درخت‌ها را رها کرد. الان ۱۰، ۱۵ سال است شهرداری منطقه آمده و مثلا در پارک بالا، همین خانه قوام‌الدوله، سر کوچه میرزامحمود وزیر از آب چاه لوله‌کشی کرده و به خانه قوام‌الدوله می‌دهد که هر وقت خواستند به درخت‌ها آب بدهند. یعنی شهرداری هم رفته به سمت سیستم‌های جایگزین.

به نظر شـما در همان مقطع چطور باید عمل می‌شد؟ الان که از یک فاصله زمانی قضاوت می‌کنید، فکر می‌کنید چه باید می‌شد؟

ما نباید از قنات دسـت می‌کشیدیم. ما نباید بی‌توجه می‌شدیم به مسیر قنات‌ها. در سال ۱۳۶۵ ما برای تعاونی مسکن کارکنان سازمان حفاظت آثار باستانی، زمینی در پونک گرفتیم که برای پرسـنل خانه بسـازیم. آنجا شهرداری منطقه ۵ از ما تعهد گرفت که سه میله چاه قنات سـردار در زمین قرار دارد و باید امکان بازدید داشته باشد. در پروانه هم نوشته بودند. حتی شـهرداری‌ها اداره قنوات داشـتند. در پروانه می‌نوشـتند که اگر مظهر قنات در زمین کسـی بود، باید امکان بازدید داشـته باشد. در آن سـال این را تعهد گرفتند از ما و در پروانه سـاختمانی قید کردند. بنابراین شهرداری یک سیستم داشت برای نگهداری قنات‌ها ولی از یک زمانی دیگر این‌طور نبود. اما جاهایی که هنوز از قنات استفاده می‌کردند، پارک شهر بود، کاخ گلستان بود، فضاهای عمومی و درخت‌های خیابان‌ها بود.

این اداره قنات‌ها تا چه زمانی در شهرداری وجود داشت؟

جایـی که الان معاونت شهرسـازی اسـت؛ پایین‌ترش یک کوچه اسـت کـه دبیرخانه کمیسـیون ماده ۵ آنجاست. جنوب کوچه یک سـاختمان هست که یک طرفش به خیابان ایرانشـهر و طرف دیگرش به خیابان طالقانی می‌رسـد. آن ساختمان بود. واحدی بود که با این اداره در منطقه... ببینید اینها یک‌سری میراب داشتند. همین الان هم بعضی‌شان ممکن است باشند. آنها حافظه این شهر هستند که دارد از دست می‌رود. این میراب‌ها حامل بخشی از حافظه این شهرند.

در مورد کاخ گلستان اشاره کردید...

دردناک‌ترینش برای کاخ گلسـتان وقتی بود که ایسـتگاه مترو مرکزی (تقاطع خط یک و دو) را می‌خواستند بکشند. مسیر قنات مهرگان و قنات ناصری قطع شد. آقای مهندس احمد مالکی که کتاب «قنات‌های تهران» را نوشـته را صدا زدند و گفتند: «بیا این مسـیر قنات را از اینجا قطع کن که ما بتوانیم کار را انجام دهیم». می‌شـد با شترگلو قنات را برگرداند ولی در واقع مسـئولان اجرائی نپذیرفتند. درمورد قنات‌های تهران، مترو حساسیت ندارد که آنها را به حالت قبلی برگرداند. من الان حرفم این اسـت: حتی برای ساختمان‌هایی که پنج طبقه زیرزمین می‌دهند، بیشتر این زیرزمین‌ها در مسیر قنات‌ها قرار می‌گیرند و آن را قطع می‌کنند. خب این را می‌توانند الزام بگیرند از مالک که آن را به مسـیر قبلی برگرداند. ساختمانش را که ساخت، با یک شترگلو آن را برگرداند به مسیر قبلی‌اش. الان مثلا قنات خانم فخرالدوله در شـمیران مسـیرش را یک برج قطع کرده که پمپاژ می شود توی جوی آب. هر جایی که ساختمان عمیق می‌خورد به قنات، این آب‌ها را پمپاژ می‌کنند توی فاضلاب. درخت‌های کاخ گلستان در اثر این سهل‌انگاری خشک شدند، درخت‌های آن چهارباغ شاه‌عباسی را می‌گویم که دیگر نیسـتند. روبه‌روی عمارت تخت مرمر، این آب قنات کم شـد و خشک شد. یا مسیر را منحرف کردند. به هر حال این توسـعه به شـهر صدمه زد. فاجعه‌بارترینش خشک‌شدن چشمه‌علی شهر ری بود. محل تغذیه‌اش کوه‌های بی‌بی شهربانو است. وقتی آن خط مترو آمد این اتفاق افتاد. مترو آمد از شـرق دژ رشـکان عبور کرد و مسـیر را قطع کرد. احساس مسـئولیتی در کار نبود. یک اتفاق بد افتاده برای این شـهر. این چشمه تا هفت، هشت هزار سـال پیش (یعنی از هزاره ششم پیش از میلاد) محل سـکونت انسان بوده. مادر ری، مادر تهران. یک تمدن چندهزارسـاله کنار این چشمه به برکت آب شکل گرفته بود. الان هم که بالاخره یک تفرجگاه زیبا بود. بچه‌های محل همیشه آنجا شنا می‌کردند. خشک شد، خشک. با بخردی ما با سهل‌انگاری ما.

برگردیم به وضعیت خیابان فلسطین و درخت‌هایی که وضعیت خوبی ندارند. امروز کمی درباره زمینه‌های این اتفاق صحبت کنیم. چه شده که این روند تدریجی بوده (نه دفعی) و الان بخشـی از آنها هنوز سالم یا نیمه‌جان هستند. برای درختانی که هنوز نیمه‌جان‌اند، چه می‌شود کرد؟ ابتدا یک آسیب‌شناسـی داشـته باشـیم که چه زمینه‌هایی باعث شده به این وضعیت دربیایند.

ببینید، در یک کلمه: آسیب اصلی در اثر بی‌توجهی است. چیزی که می‌تواند اینجا را نجات دهد، «توجه» اسـت. از خیابان بلوار کشاورز به سمت جنوب، این کریدور درختان سبز وجود داشت. منابع تغذیه آب چه بود؟ یکی خود نهر کرج، یکی قنات جلالیه. آدرس‌ها این است. شما همیشه این خیابان را سرحال دیده بودید. اتفاقی برای این دو منبع تغذیه افتاده؟ البته نهر کرج خیلی وقت است برایش این اتفاق افتاده. بیشتر آب راکد دارد تا جاری. اصلا معلوم نیسـت از کجا آب می‌گیرد. از کرج آبی نمی‌آید. قنات جلالیه؟ من نمی‌دانم چه بر سـرش آمده. حتی در خیابان سـهیل (که الان شده نادری) موازی خیابان فلسطین به سمت شرق آن (که الان پر درخت است) همیشه نهری پرآب بود. الان می‌گویند پساب سازمان آب است، من نمی‌دانم برای قنات جلالیه چه اتفاقی افتاده. ولی تصورم این است که این اتفاق با عبور خط مترو بی‌ربط نیست، چون برای تونل مترو مجبورند به عمق بروند و به جایی می‌رسند که مسیر قنات‌ها قطع می‌شود. شهرداری تهران است که وظیفه احداث خطوط مترو را برعهده دارد و شـهرداری مناطق در درجه دوم مسـئولیت نگهداری درختان را دارند نباید بگذارند مسیر قنات‌ها مسدود شود. مثلا الان بلوار کشاورز درختانش خیلی خوب نگهداری می‌شوند. همیشـه نگاه می‌کنم لذت می‌برم. حتی بعضی وقت‌ها می‌گویم: «دیگه این‌قدر اینجا درخت نکارید». خوانایی‌اش از بین رفته. چون متراکم شده. زیبایی‌اش به آن خوانایی بود. این‌قدر بوته کاشته شده که دیگر خوانا نیست. آنجا باید کمی برگردد به حالت قبل. درختان جنوب بلوار کشاورز هم همین‌طور.

ادامه در صفحه ۸

یادداشت

از جان خیابان تا جان شهر

سیدامیرمنصوری
عضوهیئت‌علمی دانشگاه تهران

درباره اقدامات شـهرداری تهران درباره قطـع درختان برخی خیابان‌ها مانند خیابان فلسـطین دو زاویه نگاه وجـود دارد: نخسـت اینکـه حذف بی‌دلیل هـر درخت زنده و سـالم از شـهر یک اقدام غیرقابل قبول است. روشـن است که شـهرداری منفعتی در قطع درختان سـالم ندارد؛ ازاین‌رو بایـد اطلاعـات دقیق دربـاره چرایی قطـع برخی درختان به دسـت آورد. ایـن احتمـال مـی‌رود کـه بیماری برخـی درختـان عامـل قطـع آنان اسـت کمااینکه سـازمان فضای سبز شهرداری تهران بر چنین روایتی تأکید کرده است.

نگاه دوم این اسـت که باید درباره شـهر و خیابان‌هـای آن حساسـیت داشته باشـیم، چراکه خاطره جمعی جامعـه، در شـهر و خیابان‌هـای آن شـکل می‌گیرد. وجود و قوام جامعه وابسته به برقراری این خاطرات است؛ زیرا زندگی ذهنی و تاریخی جامعه را رقم می‌زند.

در میان فضاهای شـهری، خیابان به عنوان یکـی از مهم‌ترین اندام‌های شـهر نقش ویـژه‌ای در تولید خاطره جمعـی دارد، چـون بیشـتر زندگی جمعی انسـان‌ها در فضاهای بیرونی رخ می‌دهد.

پراکندگـی خیابان‌هـا در مناطـق فقیرنشین، متوسط‌نشین و مرفه‌نشین اسـت. همچنیـن خیابان‌هایی وجود دارند که رخدادهـای مهمی در آنها رخ داده اسـت. طبقه‌بندی خیابان‌ها بـا معیارهـای مختلـف اجتماعی، کارکردی، تاریخی، اقتصادی، رویدادی انجام می‌شود.

وقتـی مدیریـت شـهری تصمیم می‌گیرد در شـهر از خاطرات جمعی صیانـت کنـد و در عیـن حـال بـا محدودیـت منابع هم روبه‌روسـت، طبیعی است که باید در جایی مداخله کند که بیشـترین دستاورد را در حفظ خاطرات جمعی داشته است.

بـا چنین معیـاری ما بایـد ببینیم خیابان فلسطین به عنوان یک خیابان درجه اول در تهران شـناخته می‌شود که ما باید در وهله نخسـت به سراغ آن برویم یا خیر؟

ارزیابـی نقـش شـهری خیابـان فلسـطین از جمله نقـش خاطره‌ای، رویدادی و اقتصادی آن نشان می‌دهد که این خیابان جزء فضاهای میانی به پایین است. البته این خیابان یک جنبه ویژه از حیث پوشـش گیاهی دارد که به آن اعتبار خاصی بخشـیده اسـت. بـا این شـرایط اگر هدف مـا افزایش خاطرات جمعی و حمایت از آن باشد، فـارغ از خیابان فلسـطین، می‌توانیم خیابان‌هایی پیدا کنیم که رویدادهای بیشتری در آنها رخ داده باشد.

برای تعیین اولویت یک مکان برای پرداختن به منظر شهری آن، باید وزن ادراکـی آن در جامعه و تاریخ شـهر را ملاک قرار دهیـم. در تهران خیابان انقلاب را داریم کـه اصلی‌ترین معبر شـهر تهـران و در واقع جـان تهران اسـت. ما منطقه تاریخـی تهران در اطراف بازار را داریم که جان اقتصادی و میراثی شهر است و بخش بزرگی از مردم را میزبانی می‌کنند.
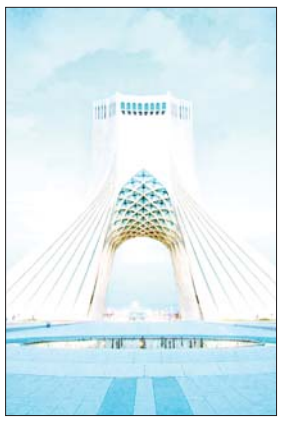
اگـر بخواهیـم سـراغ حفاظت و مدیریـت منظر شـهری برویـم، باید معیـار تشـخیص و تصمیم‌گیـری مجموعـه معیارهـای همه‌شـمول باشـد. باید از اینکه این دغدغه به یک اقدام احساسـی بـا مخاطب خاص اقتصادی یـا اجتماعی تبدیل شـود، پرهیز کنیم.